



دکتر امان الله فصیحی

الگوی شهید مزاری در تعامل با ساختار قدرت

جریان‌های جهادی با حکومت حزب خلق و پرچم است.

۲. اثباتی؛ الگوی دیگری که در طول تاریخ هزاره‌ها وجود داشته است، حضور در قدرت را به هر طریقی پذیرفته و نفس حضور برایش مطلوبیت داشته است؛ غافل از اینکه کاری می‌تواند یا نه. در این الگو به حداقل‌ها اکتفا شده است. سلطان علی کشتمند، داکتر سرابی و قرارگرفتن برخی از جریان‌های شیعی در کنار دولت ربانی نمونه‌های این جریان است.

۳. رئالیسم تعاملی انتقادی؛ این الگو، دارای چند ویژگی عمده است: الف. توجه به واقعیت به عنوان مبنای حقیقت؛ مطابق این الگو واقعیت‌های اجتماعی رئال است نه ریال و امر حق هم امری است که با واقعیت مطابقت داشته باشد. ب. مطابق این الگو راه رسیدن به هدف و ایجاد تغییر در شرایط موجود، تعامل و گفتگو است نه نزاع، جنگ و کشمکش. ج. داشتن نگاه انتقادی برای رهایی از وضعیت؛ در این رویکرد نقد وجود دارد، اما نقد دارای مبنا و هدف. مبنای نقد عقلانیت اجتماعی و هدف آن رهایی انسان‌ها از سلطه و مسلط ساختن بر سرنوشت فردی و جمعی‌شان است. در این الگو همانگونه که مواجهه‌خشن با نظام

یکی از مهم‌ترین مسایل کشورها و جوامع دارای تکثر نژادی و فرهنگی و پسا منازعه چون افغانستان، دولت‌سازی، ملت‌سازی و نحوه تعامل اقلیت‌های نژادای و فرهنگی با قدرت و ساختار دولت است. هزاره‌ها در افغانستان از جمله گروه‌های اجتماعی و فرهنگی است که رابطه‌شان با نظام قدرت و حکومت مرکزی در طول تاریخ افغانستان دارای الگوهای متکثر و متنوع بوده است؛ که به صورت تیپیک و آیدال در سه قالب، سنخ بندی می‌شود.



الف. الگوهای تعامل با ساختار قدرت

۱. انتقادی؛ برخی از جریان‌های هزاره در طول تاریخ تا بحال از افراطی‌ترین روش انتقادی که همان روش منازعه، جنگ و قطع رابطه است، در تعامل با حکومت بهره‌جسته‌اند؛ این روش با انکاء بر عقلانیت پارامتریک، در تعاملات از بازی برد - باخت بهره‌جسته و در صورت، برآورده نشدن تمام خواسته‌ها، دست از منازعه برداشته است. در این رویکرد، نگاه طیفی وجود ندارد؛ یا صد و یا هیچ. به تعبیری بیرون ماندن از قدرت را بر رضایت به رسیدن به حداقل خواسته‌های خود ترجیح داده است. یک نمونه این جریان، نحوه تعامل

برخی از جریان‌های هزاره در طول تاریخ تا بحال از افراطی‌ترین روش انتقادی که همان روش منازعه، جنگ و قطع رابطه است، در تعامل با حکومت بهره‌جسته‌اند؛ این روش با انکاء بر عقلانیت پارامتریک، در تعاملات از بازی برد - باخت بهره‌جسته و در صورت، برآورده نشدن تمام خواسته‌ها، دست از منازعه برداشته است.

66

99

قدرت و مشروط ساختن ورود به داخل نظام قدرت به تأمین صد در صد خواسته ها توصیه نمی شود؛ همچنان رضایت دادن به وضعیت موجود، هضم شدن در نظام قدرت و دست کشیدن از مبارزه و حق خواهی مداوم نیز مردود است. استراتژی پارادایم رئالیسم تعاملی انتقادی، اصلاح نظام قدرت از درون و انتقاد از آن بر مبنای واقعیت‌های عینی با کم‌ترین هزینه و بیشترین دستاورد است؛ تا آنجاییکه به نزاع و تضاد بنیان کن ختم نشود.

ب. الگوی رهبر شهید در تعامل با ساختار قدرت

منطق رهبر شهید در تعامل با حکومت رئالیسم تعاملی انتقادی بود. البته قبل از ایشان علامه فیض محمدکاتب هزاره پدر تاریخ نگاری معاصر افغانستان از این پارادایم در مواجهه با حکومت زمانه خود، بهره جسته بود. نگارش مجموعه فاخر سراج التواریخ با آن محتوا در دربار، شاهد روشن بر مدعاست (آفتاب آمد دلیل آفتاب). کاتب در دربار وارد شد، ضمن مستند سازی و ماندگار سازی واقعیت‌های سیاسی و تاریخی این سرزمین، سبک جدید سیاست ورزی و الگوی تعامل با قدرت را برای اخلاف خود به میراث گذاشت. اهتمام رهبر شهید به احیا و باز نشر آثار علامه فیض محمد کاتب هزاره، در چارچوب داشتن نگاه رئالیسم تعاملی انتقادی هر دو مرجع فرهنگی و سیاسی هزاره، قابل تفسیر و رمز گشایی است. اگر کاتب یک درباری محض یا پیرو الگوی اثباتی بودی، باز نشر آثار ایشان از سوی شهید مزاری به عنوان یک مبارز و معترض علیه وضعیت موجود و تاریخ و احیا کننده هویت حذف شدگان نه تنها معنا نداشت، بلکه نقض غرض و مغایر آرمان‌ها و کنش‌های سیاسی ایشان بود. همچنانکه ورود کاتب در دربار و

قبولی منصب تاریخ نگاری ارگ، ایشان را از پارادایم، انتقادی محض بیرون می کشد. رهبر شهید، از طریق احیا و باز نشر آثار کاتب، بدنبال جستجو نمودن پیشینه تاریخی برای جریان خود و معرفی سبک جدید سیاست ورزی و تعامل با قدرت بود. البته که روش رهبر شهید با روش کاتب به دلیل تغییر شرایط متفاوت است. او در قابل فرهنگ و نگارش تاریخ این مهم را به انجام رساند، و شهید مزاری با روش سیاسی و مبارزات تشکیلاتی.

علاوه بر آن، مراجعه به سیره علمی و تیوری رهبر شهید نیز به خوبی، مدعای فوق را ثابت کند. نخستین خصوصیت الگوی سوم، پذیرش واقعیت‌های موجود است؛ رهبر شهید بارها به آن دسته از رهبران سیاسی افغانستان که منطق حذف اقلیت‌های قومی یا مذهبی را در پیش گرفته بودند و مانند اسلاف خود، بدنبال محروم ساختن آنان از حقوق شهروندی شان بودند، توصیه می کند که واقعیت‌های موجود را بپذیرند. به صراحت بیان می دارد که همه اقوام ساکن افغانستان، مردم افغانستان هستند و باید برادرانه و برابانه در این سرزمین زندگی کنند. هیچ نژادی را نباید نفی کنیم و از تمام نژادها و خرده فرهنگ‌ها و مذاهب اسلامی به عنوان مالکان اصلی این سرزمین نام می برد و راه رسیده به آرامش و صلح پایدار را پذیرش واقعیت‌ها و دست کشیدن از منطق نژادگرایانه و حذفی به مثابه علت العلل مشکلات افغانستان می دانست. لذا رهبر شهید به منظور برون رفت از وضعیت بحرانی و تقسیم امتیازات سیاسی و سهم ساختن همگان بر انتخاب سرنوشت شان، طرح سیستم فدرالی، انتخابات مبتنی بر سرشماری و تصمیم مبتنی بر آرای واقعی مردم را مطرح نمود.

براساس خصوصیت دوم الگوی

“

رهبر شهید بارها به آن دسته از رهبران سیاسی افغانستان که منطق حذف اقلیت‌های قومی یا مذهبی را در پیش گرفته بودند و مانند اسلاف خود، بدنبال محروم ساختن آنان از حقوق شهروندی شان بودند، توصیه می کند که واقعیت‌های موجود را بپذیرند.

”

۶۶

تأکید رهبر شهید در
زمانه‌ی که در افغانستان
زر، تزویر و زور تفنگ و
گلوله حق و باطل را تعیین
می‌کرد بر وحدت ملی،
تفاهم، گفتگو، تدوین
قانون اساسی بر اساس
مراجعه به آرای مردم یا
تشکیل شورای عالی
نظارت و تشکیل حکومت
مبتنی بر خواست مردم،
همگی بیانگر اهتمام
شهید مزاری به تعامل
مبتنی بر گفتگو و تفکر
اجتماعی است.

۹۹

کامل ندارند. البته این در صورتی
است که شرایط زیستی خاص،
اجازه عبور از منافع خاص را بدهد.

خصوصیت سوم رئالیسم
تعاملی انتقادی نیز در کنش ورزی
رهبر شهید، مشهود است. رهبر
شهید بدنبال تثبیت جایگاه همه
اقوام در حکومت از طریق گفتگو،
مصالحه، سیاست ورزی بود نه
جنگ؛ رهبر شهید همانگونه که
وضعیت موجود زمان خودش و
وعده‌های حکومت زمان را تأمین
کننده حق هزاره‌ها، نمی‌دانست،
حق خواهی و نگاه انتقادی خود را
تا دامنه نزاع و جنگ نمی‌رساند؛
لذا ایشان به صراحت بیان داشت
که جنگ در افغانستان راحل حل
نیست و جنگ را به زیان همه اقوام
و مردم افغانستان می‌دانست.
چون جنگ را بالذات منطبق انسانی
نمی‌دانست. مراجعه به سخنان
رهبران آن دوران نشان می‌دهد که
رهبر شهید بیش از همه روی
وحدت ملی و پرهیز از جنگ تأکید
داشته است. اما جنگ بر ایشان
تحمیل شد و ایشان از روی جبر
برای دفاع از مردم خود به جنگ
روی آورد. اما در عین حال هیچ
وقت گفتگوها را طرد نکرد و در هر
شرایط پیشگام صلح و آشتی از
طریق گفتگو بود.

بالگویی اینکه توسط کاتب ایجاد و
توسط شهید مزاری صورت بندی
تشکیلاتی یافت، در دهه هشتاد و
نود توسط استاد خلیلی و استاد
دانش به بدنه نظام سیاسی راه
یافت. این جریان در مقایسه با
جریان‌های دیگر جامعه هزاره
توفیق بیشتری داشته است؛ البته
برای پربار شدن آن و تبدیل شدن به
یک گفتمان غالب باید تلاش‌های
زیادی صورت گیرد.

رئالیسم تعاملی انتقادی رهبر
شهید، بدنبال ایجاد تغییر وضعیت
موجود، خصوصاً شالوده و بنیادهای
منطق تعامل است. تأکید رهبر
شهید در زمانه‌ی که در افغانستان
زر، تزویر و زور تفنگ و گلوله حق و
باطل را تعیین می‌کرد بر وحدت
ملی، تفاهم، گفتگو، تدوین قانون
اساسی بر اساس مراجعه به آرای
مردم یا تشکیل شورای عالی نظارت
و تشکیل حکومت مبتنی بر
خواست مردم، همگی بیانگر
اهتمام شهید مزاری به تعامل
مبتنی بر گفتگو و تفکر اجتماعی
است. علاوه بر آن، کنش سیاسی
ایشان نیز بیانگر همین حقیقت
است. برای مثال در تعاملات داخلی
جامعه هزاره وقتی که ایشان
احساس نمود که دیگر جریان
سیاسی تحت رهبری ایشان
کارآمدی لازم را ندارد، به راحتی از
آن عبور کرده و یک محور کلان‌تری
را ایجاد نمود. در سطح ملی نیز
برای خروج از بحران طرح گفتگوی
چهار جانبه، برگزاری انتخابات،
تشکیل حکومت ائتلافی و
گفتگوهای بین الافغانی را مطرح
نمود که همگی شواهد بارزی است
که ایشان رئالیسم تعاملی را تنها راه
رهایی از وضعیت موجود زمان
خودش می‌دانسته است. فرمایش
معروف شهید وحدت ملی که من
به دنبال چوکی نیستم، بلکه به
دنبال سهیم بودن در تصمیم‌گیری
هستم، دقیقاً به رئالیسم تعاملی و
عقلانیت جمعی اشاره دارد. معنای
این سخن این است که یک یا چند
شخص برخواسته از شرایط وجودی
خاص، نمی‌توانند به عنوان عقل
کل خود را به جای همگان قرار
دهند و از منظر خود برای همگان
تصمیم بگیرند؛ چون درک و شناخت